

واکاوی پنجره ۱۴ روزه؛ اقتدار نظام مند در برابر ترامپ و بے‌هنجاری دیپلماتیک

حسام رسولی، دبیر اندیشکده حکمرانی و قانونگذاری استان اردبیل

آیا ماهیت واقعی پنجره ۱۴ روزه «توقف برای تنفس» است یا «نقشه راه صلح»؟



مقدمه

تیم ترامپ می‌داند که جامعه آمریکا تحمل یک جنگ بزرگ و بی‌پایان دیگر (مانند عراق یا افغانستان) را ندارد. بنابراین، با تقسیم جنگ به بسته‌های ۴ تا ۶ هفته‌ای، تلاش می‌کنند «عادی‌سازی جنگ» را پیش ببرند تا حساسیت افکار عمومی کاهش یابد و موضوع به یک «روند اداری-نظامی» تبدیل شود.

تنفس بین حملات، به ترامپ اجازه می‌دهد تا نتایج هر مرحله را در نظرسنجی‌ها بسنجد و از فشار منتقدان در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای بکاهد. آن‌ها می‌خواهند ایران را در وضعیتی قرار دهند که همواره در حالت «بازسازی» باشد؛ یعنی هر بار که ایران بخواهد کمر راست کند، ضربه بعدی فرود آید. این طرح بر روی کاغذ برای تیم طراحی ترامپ بی‌نقص و ایده‌آل است؛ اما اشتباه محاسباتی این تیم در این هست که فرض کرده‌اند

حملات باید قبل از انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ کنگره کاهش یابد تا از افزایش ناگهانی قیمت بنزین و شوک به بازارهای جهانی که می‌تواند به ضرر برای دهندگان جمهوری خواه باشد، جلوگیری شود. این برنامه برای کل دوره ۴ ساله ترامپ طراحی شده تا به زعم آن‌ها در چندین دوره متناوب تا هشت مرحله، بدون نیاز به اعزام نیروی زمینی انجام شود، اما، ایران را به لحاظ زیرساختی به ۴۰ سال قبل بازگردانند.

در مقاله‌ای که در وال استریت ژورنال (ژانویه ۲۰۲۶) با تیتل «Trump's Incremental War» منتشر شد، به نقل از مقامات شورای امنیت ملی آمریکا آمده بود که: «ما دیگر به دنبال یک پیروزی بزرگ و سریع (Big Bang) نیستیم؛ ما به دنبال فروپاشی تدریجی توانمندی‌های ایران از طریق ضربات متناوب هستیم.»

تمام عیار و نه دیپلماسی صرف) مطرح شده است.

عنوان استراتژی در متون اصلی عبارت است از:

The Periodic Degradation Model: A «4 Year Roadmap for Iran

مدل تخریب دوره‌ای: نقشه راه ۴ ساله برای ایران،

پیش‌بینی شده که تخریب و ویرانی ایران را در دوره چهار ساله دوم ترامپ عملیاتی کنند. این طرح به صورت مرحله‌ای و هر مرحله شامل ۴ تا ۶ هفته حملات هوایی و سایبری متمرکز بر «حلقه‌های قدرت» (پایگاه‌های موشکی، مراکز هسته‌ای و بنادر صادراتی) باشد. پس از هر حمله، یک دوره توقف موقت در نظر گرفته می‌شود. هدف از این تنفس، «برآورد خسارت» و مهم‌تر از آن، «ایجاد زلزل در اراده سیاسی» ایران برای مذاکره تحت فشار است.

این طرح تأکید دارد که شدت

آیا ماهیت واقعی پنجره ۱۴ روزه «توقف برای تنفس» است یا «نقشه راه صلح»؟ این سوالی هست که افکار عمومی جهان با آن روبرو است. و اینکه پرواز میناب ۱۶۸ در مقابل ترامپ و بی‌هنجاری‌های دیپلماتیک آمریکا به عنوان نماد استکبار جهانی، این پنجره ۱۴ روزه را چگونه در راستای صیانت از حقوق ملت ایران مدیریت خواهد کرد؟ افرادی نظیر کیت کلاگ (Keith Kellogg) و فرد فلیتز (Fred Fleitz) که از مشاوران کلیدی امنیت ملی ترامپ هستند، در یادداشت‌های راهبردی خود به مدلی از «فشار نظامی غیرمستمر اما ویرانگر» علیه ایران اشاره کرده‌اند.

این مباحث عمدتاً در نوامبر و دسامبر ۲۰۲۵ (پس از پیروزی ترامپ و پیش از شروع رسمی ریاست جمهوری ترامپ در فوریه ۲۰۲۶) به عنوان «گزینه سوم» (نه جنگ



«نیروی محرکه بازدارندگی» تبدیل شد. انتصاب سریع رهبری جدید و هماهنگی کامل میان «میدان»، «دیپلماسی» و «پهنه خیابان» نشان داد که اراده ایران قائم به شخص نیست، بلکه برآمده از یک سیستم هوشمند و نظام مند است.

ایران ثابت کرد که قدرت شلیک دارد، اما مهم تر از آن، «قدرت عدم شلیک» در زمان مقتضای رانی است. این انضباط ماشه، مانع از آن شده است که دشمن بتواند ایران را در تله‌ی «واکنش های احساسی» گرفتار کند.

ایران برخلاف تصورات اولیه دشمن، نه از موضع ضعف، بلکه با مجموعه‌ای از «برگ‌های برنده ترکیبی» پشت میز مذاکره نشسته است. این مولفه‌ها، هم در صحنه نبرد شرافت و هم در لایه‌های پنهان سیاست، «دست برتر» را به ایران داده‌اند.

در این مقاله لایه‌های سه گانه نبرد اراده‌ها و جنگ شرافت که بر روی میز مذاکره و ابتکار عمل پرواز میناب ۱۶۸ در پنجره ۱۴ روزه تأثیر گذار هستند؛ واکاوی می‌شود.

میدان (نیروی نظامی)، دیپلماسی) توان چانه‌زنی (و خیابان) اراده مردمی)، هم‌افزایی کامل برقرار باشد. در پنجره‌ی ۱۴ روزه پیش‌رو، ایران در حالی با «بی‌هنجاری دیپلماتیک» غرب مواجه شده که برخلاف محاسبات دشمن، پیوند میان این سه لایه به مستحکم‌ترین وضعیت خود رسیده است. راهبرد نظام‌مند ایران ثابت کرد که در برابر بازیگری که به هیچ قاعده‌ای پایبند نیست، و با قانون جنگل عمل می‌کند و در وسط مذاکرات و بدون رعایت تمام قواعد بین‌المللی و انسانی و با خوی امپریالیستی به کشورهای دیگر هجوم می‌آورد، نباید صرفاً به «حقوق بین‌الملل» دل بست، بلکه باید «قاعده قدرت» را تغییر داد. ایران با تکیه بر خون شهدا و وحدت کلمه، استراتژی جنگی هوشمندانه و نامتقارن و دیپلماسی عزت، آناشی ترامپ را به درون جعبه‌ی شروط خود هدایت کرد.

ایران در این بحران، مدلی از اقتدار را به نمایش گذاشته است که در علوم سیاسی به آن «کنشگری منضبط» می‌گویند.

برخلاف تصور دشمن، شهادت رهبر امت و فرماندهان و مسئولان نه تنها خللی در محاسبات ایران ایجاد نکرد، بلکه به دلیل نظام‌مند بودن ساختار قدرت، به سرعت به

ایران در همان شش هفته اول با استراتژی‌های جنگ نامتقارن، منطقه‌ای کردن جنگ و با فعال شدن محور مقاومت و با ابزارهای خود (بستن تنگه هرمز، حملات ترکیبی موشکی و پهبادی به تمام پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا و نابودی بیش از ۹۰ درصدی آنها و موشک باران رژیم صهیونیستی) چنان هزینه‌ای تحمیل می‌کند که «پنجره تنفس» برای آمریکا به یک «بحران جهانی» و دوره نفوس گیر تبدیل شود.

اکنون شواهد حاکی از آن است که پذیرش مذاکرات در بستر پنجره ۱۴ روزه، پس از ۴۰ روز جنگ تمام عیار که در طول تاریخ بی‌سابقه هست؛ در حقیقت محصول «اقتدار نظام‌مند» جمهوری اسلامی ایران است؛ الگویی از اقتدار که در آن سه ساحت اقتدار؛ یعنی میدان، خیابان و دیپلماسی در هم تنیده‌اند. در حالی که جبهه مقابل (باسرمداری آمریکا و تحریکات رژیم صهیونیستی) به سمت «بی‌هنجاری دیپلماتیک» و نقض قواعد بین‌المللی گام برمی‌دارد، جمهوری اسلامی ایران با مدیریتی هوشمندانه، در حال ترسیم خطوط نوین قدرت در منطقه و در سطح جهانی است.

در ادبیات راهبردی، قدرت یک حاکمیت سرزمینی زمانی به «اقتدار نظام‌مند» تبدیل می‌شود که میان

ایران چندان برگ برنده‌ای ندارد و در تمام این مدت «تماشاچی» خواهد بود و اجازه می‌دهد طرف مقابل چگونگی و زمان بندی نبرد را تعیین کند.

شروع تهاجم در نهم اسفندماه ۱۴۰۴ (۲۸ فوریه ۲۰۲۶) دقیقاً با اولین مرحله از این طرح (حمله به پدافندها و مراکز فرماندهی) منطبق بود. اما «تنفس» اجباری که در مارس ۲۰۲۶ رخ داد. بجای یک انتخاب، ناشی از پاسخ‌های غیر منتظره و مهلک ایران و شوک بازارهای جهانی شد. شواهد نشان می‌دهد که تیم ترامپ می‌خواست جنگ را به صورت «اقساطی» پیش ببرد تا فشار آن به اقتصاد آمریکا وارد نشود، اما ایران با «نقدی کردن هزینه جنگ» در همان مرحله اول، نه تنها برای آمریکا بلکه برای تمام متحدان آن و کشورهای دنیا، عملاً تداوم این طرح را با شکست مواجه ساخته است.

واقعیت میدان نشان می‌دهد که «اقتدار نظام‌مند ایران»، ابتکار عمل را از دست آن‌ها خارج کرده است. چرا که آمریکا فهمیده است درگیری با ایران، «بسته بندی شده» و «قابل کنترل» نیست.

دکترین دفاعی ایران بر پایه «پاسخ پیشیمان کننده و فوری» است. ایران نشان داده است که به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد دشمن «پایان نبرد» را تعیین کند. و ایران دیگر دوران «بزن و دررو» برای دشمنان خود را به پایان رسانده است.



واکاوی لایه‌های سه‌گانه نبرد اراده‌ها و جنگ شرافت که در میز مذاکره تعیین کننده هستند

۱. لایه‌ی داخلی: اقتدار نظام مند، انسجام ملی و برگ‌های برنده ایران
۲. لایه منطقه‌ای: مهار رژیم صهیونیستی در بن‌بست راهبردی، گسست راهبردی کشورهای منطقه و میانجی‌گری پاکستان
۳. لایه بین‌المللی: بحران جهانی و بن‌بست راهبردی آمریکا و واکنش‌های جهانی

۱. لایه‌ی داخلی: اقتدار نظام مند، انسجام ملی و برگ‌های برنده ایران

اقتدار نظام‌مند، پیش از هر چیز، ریشه در وحدت و تاب‌آوری ملی و اتحاد مسئولان دارد. این روز، فرصتی برای «هم‌راستایی کامل میدان»، دیپلماسی و پهنه خیابان» است. برای مخاطب داخلی، این مقطع یک «رمزایش اقتدار» است که در آن ثبات بازارها و آرامش روانی جامعه، مکمل قدرت موشکی در اتاق مذاکره خواهد بود. ایران ثابت کرده است که در اوج تنش، قادر به حفظ ثبات داخلی و ساختار تصمیم‌گیری واحد است. اکنون انسجام سه‌گانه قانون اقتدار بیش از پیش، لایه داخلی را استحکام بخشیده و قدرت ملی، اقتدار امنیتی و بازدارندگی را مضاعف می‌سازد.

الف). پهنه خیابان؛ تجلای بنیان مرموص و بازدارندگی تمدنی

حیاتی‌ترین و قدسی‌ترین لایه اقتدار ایران در این مقطع سرنوشت‌ساز، در حضور حماسی و آرایش خودجوش و الهی مردم به صورت شبانه‌روزی در پهنه خیابان‌ها شکل گرفته است؛ حضوری که فراتر از یک کنش سیاسی و امنیتی، یک جلوه شکوهمند قدرت الهی است. تشکیل سپرهای انسانی در اطراف تأسیسات راهبردی، همان جلوه بارز «بنیان مرموص» است. الگویی ناب از شرافت و تمدن و مدلی جدید از «دفاع موزائیکی» که تابلویی بی‌نظیر از غیرت و شهامت را به رخ جهان کشیده است. این حضور اعجاز‌گونه، محاسبات دشمن برای «ضربات جراحی‌گونه و دقیق» را به بن‌بست کشانده است. اینان ملت امام حسین ع هستند که مرگ با عزت را به زندگی با ذلت ترجیح می‌دهند. مردم با منطق «تکلیف محوری» و با مکتب عاشورایی به میدان آمده‌اند. در این مکتب «قدرت تسلیحاتی و کمیت دشمنان» در برابر «قدرت ایمان و انگیزه الهی» رنگ می‌بازد. ثبت نام بیش از ۱۷ میلیون جانفدا برای دفاع از میهن تا زمان نوشتن این مقاله یک پیام عزت‌مند و حماسی برای پرواز میناب ۱۶۸ دارد، فقط دیپلماسی عزت‌مندانه در شأن این مردم هست.

ب). لایه‌ی میدان: بازوی اعمال اراده

میدان در این تحلیل، مجری فرامین خیابان است. اگر موشکی شلیک می‌شود یا پدافندی عمل می‌کند، به پشتوانه همان مردمی است که خیابان را سنگر کرده‌اند. اقتدار میدانی ایران در این ۱۴ روز، در حالت «آماده‌باش فعال» قرار دارد تا هرگونه خطای محاسباتی ناشی از «بی‌هنجاری دیپلماتیک» دشمن را در نطفه خفه کند. میدان ثابت کرده است که اگر دیپلماسی به بن‌بست

پاشید. اما از همان ثانیه‌های اول، دشمن دریافت که ایران نه تنها اراده شلیک دارد، بلکه از «انبوهی تسلیحاتی» برخوردار است که پدافندهای چندلایه را دچار فرسایش اقتصادی و عملیاتی می‌کند. غرش موشک‌ها و هجوم پهبادها ثابت کرد که هزینه جنگ برای طرف مقابل، دیگر «محدود» نخواهد بود. ایران ثابت کرده است که پدافندهای گران‌قیمت غربی در برابر «حملات انبوه و ارزان» (پهپاد و موشک) دچار فرسایش می‌شوند.

۲. در حالی که در واشنگتن و تل‌آویو میان رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی شکاف‌های عمیقی وجود دارد، ایران به یک «اتحاد راهبردی» بی‌سابقه رسیده است. هماهنگی میان دولت، مجلس، سپاه و ارتش با محوریت رهبری جدید و حضور پرشور مردم، امکان «تکنیک شکاف» را از دشمن گرفته است.

۳. ایران با اشراف کامل بر تنگه هرمز، عملاً «نبض تورم جهانی» را در دست دارد. هرگونه بی‌ثباتی در این منطقه، برنامه‌های اقتصادی ترامپ را پیش از آغاز، شکست می‌دهد. در شرایطی که ترامپ وعده بهبود وضعیت اقتصادی را به رای‌دهندگانش داده، امنیت جریان انرژی بزرگ‌ترین نقطه ضعف او شده است. دنیا با تعجب پی به قدرت ژئوپلیتیکی تنگه هرمز در دست ایران برده است. و در حال حاضر موثرتر از سلاح هسته‌ای عمل می‌کند.

برسد، زبان آتش ایران، ترجمان همان خشم مقدسی است که در خیابان‌ها فریاد زده می‌شود. ابتکار عمل و شگفتانه‌های میدان در جنگ نامتقارن به خوبی نشان داده است که هنوز حرف‌های زیادی برای گفتن و شگفتی‌سازی‌های جدید دارد.

ج). لایه‌ی دیپلماسی: زبان گویای یک ملت مقتدر

هماهنگی بی‌سابقه میان مسئولان عالی ایران و ارائه طرح ۱۰ ماده‌ای (که در آن لغو تحریم‌ها و ثبات منطقه‌ای گره خورده‌اند)، به آمریکا فهماند که با یک «نظام مقتدرو یکپارچه» طرف است، مذاکره‌کنندگان ایرانی می‌بایست از موضع «اقتدار نظام‌مند» و با تکیه بر دستاوردهای میدانی، هرگونه توافق را به «تضمین‌های عملیاتی» گره بزنند و اجازه ندهند «بی‌هنجاری حریف» به قاعده مذاکره تبدیل شود. اما برگ‌های برنده ایران در میز مذاکره چه عواملی هستند؟

برگ‌های برنده ایران در میز مذاکره

۱. بازدارندگی اثبات‌شده و عبور از خط قرمز توهمی و تابوی درگیری مستقیم با آمریکا: حمله وحشیانه مشترک آمریکا و رژیم صهیونیستی با آخرین فناوری‌های نظامی و با ایجاد شوک سنگین چنان تصویری ایجاد کرده بود که در همان ۳ روز اول نظام جمهوری اسلامی فرو می‌پاشد و شاید هم براساس معادلات کلاسیک، هر کشوری بود فرو می‌



انديشكده‌های حکمرانی و قانون گذاری استانی



جنگرافت

روزنامه الکترونیکی
@HOKMRAH
شماره ۱۵

روزنامه الکترونیکی

انديشكده‌های حکمرانی

قانون گذاری استانی

۲۶ فرودین ۱۴۰۵

۲۶ شوال ۱۴۴۷

۱۵ آوریل ۲۰۲۶

شماره پانزدهم

@HOKMRAH



انديشكده‌های حکمرانی و قانون گذاری استانی

۴. حضور قدرتمند محور مقاومت و نقش آفرینے کلیدی در تغییر معادله قدرت در منطقه از لبنان تا عراق و یمن و تشکیل جبهه باصلابت با اتقاق عملیات مشترک در مقابل ماشین جنگ و ترور آمریکایه؛ صهیونیستے۔ هنوز ظرفیت های بسیار بالای در محور مقاومت وجود دارد که مے تواند جبهه های جدیدی بر علیه دشمنان متجاوز بگشاید.



۵. علیرغم تمام فشارها، اروپا و ناتو در جنگ خودسرانه حضور مردم در صحنه و آمادگی آمریکایی، صهیونیستی بر علیه برای «جانفدایی» در راه عزت میهن، و تشکیل سپرهای انسانی، محاسبات دشمن درباره «فروپاشی اجتماعی» ایران را باطل کرد. این سرمایه اجتماعی و حماسی به دیپلمات‌های ایرانی «قدرت نه گفتن» به زیاده‌خواهی‌های آمریکا را می دهد.

۶. نفوذ منطقه‌ای ایران مانع از آن شده که آمریکا بتواند یک ائتلاف عربی-غربی منسجم علیه تهران شکل دهد.

۷. در حالی که دستگاه دیپلماسی ترامپ بر مدار پیش‌بینی ناپذیری، نقض پیمان و آنارشی دیپلماتیک می‌چرخد، جمهوری اسلامی ایران راهبرد خود را بر پایه‌ی «ثبات فعال» بنا نهاده است. این راهبرد، پاسخی نظام‌مند به تلاش دشمن برای ایجاد ابهام و فشار در فضای خاکستری است. با توجه به اینکه دشمن بارها از دیپلماسی به عنوان یک نقاب و فریب استفاده کرده است، در مقابل سوابق پیمان شکنی دشمن، راهبرد نظام‌مند ایران بر اصل «اقدام متناظر و همزمان» استوار است. ایران بجای خوش‌بینی دیپلماتیک، به «رئالیسم اقتدارگرا» متکی هست؛ جایی که قدرت موشکی و وحدت کلمه ضامن بقای هر توافق است. ۸. عدم همراهی و همکاری اتحادیه

هر گروهی که با متجاوز علیه خاک و خون مردمش پیمان بسته باشد، به گروهی منفور همانند منافقین خلق تبدیل می شود. همراهی با قدرت‌های ددمنش برای بمباران زیرساخت‌های کشور، توجیه جنایات جنگی دشمنان متخاصم همانند موشک باران مدرسه دخترانه میناب و کشته شدن ۱۶۸ دانش آموزی گناه توسط جریان‌های خارج‌نشین از جمله سلطنت طلبان، تیر خلاصی بر ادعای وطن دوستی و بالاتر از آن ادعای انسان بودن آنها زد. اکنون آنها همدستان متجاوزگران و پیمانکاران پروژه های امنیتی صهیونیزم و بیگانگان و ستون پنجم دشمنان ایران دیده می شوند. در فرهنگ سیاسی ایران، «وطن» و «امنیت مردم» خط قرمزهایی هستند که عبور از آن‌ها غیرقابل بازگشت است.

«ما امروز در نقطه ای هستیم که دشمن برای شنیدن «بله» از ایران، باید امتیازاته بدهد که پیش از این، حتی فکر کردن به آن‌ها را خط قرمز مے دانست.»

۲. لایه منطقه‌ای: مهار رژیم صهیونیستی در بن‌بست راهبردی، گسست راهبردی کشورهای منطقه و میانجی گری پاکستان در سطح منطقه ای چند حوزه مهم وجود دارد

اول) مهار و انزوای رژیم صهیونیستی در بن‌بست راهبردی دوم) حفظ امنیت محور مقاومت و اتحاد ضد استکباری در منطقه سوم) وضعیت و مواضع کشورهای متحد آمریکا در منطقه و حوزه خلیج فارس چهارم) محوریت پاکستان به عنوان تنها کشور اتمی اسلامی در آتش بس

اول) مهار و انزوای رژیم صهیونیستی در بن‌بست راهبردی رژیم صهیونیستی در بدترین وضعیت تاریخ خود از نظر افکار عمومی قرار دارد. جنایات در غزه و حملات به لبنان آنهم بعد از اعلام آتش بس حتی متحدان غربی را هم به لگنت انداخته است.

رژیم صهیونیستی اکنون بزرگ‌ترین بازنده آتش بس است. کنش‌های انتحاری این رژیم در لبنان، تلاشی مذبوحانه برای این هست که تهران را در میان دو گزینه سخت قرار دهد: «سکوت برای حفظ آتش بس با آمریکا» یا «حمایت میدانی از لبنان و بازگشت به جنگ». اما پیام ایران صریح است: عدم حمله به لبنان از پیش شرط های میز مذاکره و امنیتت برای کل منطقه از مفاد مذاکره هست. ایران به هیچ قیمتی محور مقاومت را از خودش جدا نمی بیند. اما رژیم غاصب صهیونیستی با چه وضعیتی در این شرایط مواجه است.

الف) هراس از تثبیت اقتدار ایران: اگر این ۱۴ روزه به یک توافق پایدار

بزرگ‌ترین چالش فعلی رژیم صهیونیستے، قرار گرفتن در برابر «منفعت گرایه ترامپ» است. ترامپ به دنبال ثبات برای اقتصاد آمریکاست، اما رژیم به دنبال بی‌ثباتی برای بقای خود. این تضاد، رژیم صهیونیستے را به سمت «تمرد آشکار» از دستورات کاخ سفید سوق داده است.



«خودکفایی عملیاتی و هم‌افزایی ساختاری» است:

برخلاف گذشته که هماهنگی‌ها کلی بود، اکنون شواهد نشان می‌دهد که این محور یک وحدت عمل قوی و هدایت عملیات مشترک دارند. اتحاد این محور نه براساس سوداگری‌های غربی و عربی بلکه بر محور عزت و مبارزه با استکبار و صهیونیسم شکل گرفته است.

آنچه در این محور حائز اهمیت است تغییر از دفاع به «هجوم بازدارنده» است. روند به سمتی است که این گروه‌های مقاومت دیگر منتظر حمله نمی‌مانند؛ بلکه با تعریف «خطوط قرمز جدید»، پیش‌دستانه عمل می‌کنند (مانند آنچه انصارالله در دریای سرخ انجام داد).

محور مقاومت تلاش خواهد کرد تا به ترامپ و آمریکا بفهماند که «حفاظت از اسرائیل و ماندن در عراق و سوریه» یک تجارت زیان‌ده است که دارایی‌های آمریکا را ذوب می‌کند.

یکی از حیاتی‌ترین آبراه‌های جهان (باب‌المندب) را برای دشمن ناامن کنند. جایگاه آن‌ها از یک قدرت داخلی به یک «بازیگر تأثیرگذار بر تورم جهانی» ارتقا یافته است.

حشدالشعبی و گروه‌های مقاومت عراق به عنوان سد نفوذ و عقبه راهبردی در جنگ تحمیلی آمریکایی؛ صهیونیستی عمل کرده‌اند. نقش حشدالشعبی و گروه‌های مقاومت عراقی بیشتر در لایه‌ی «قطع مسیرهای تدارکاتی آمریکا» و حفظ اتصال جغرافیایی محور مقاومت است. آن‌ها تضمین‌کننده امنیت کریدور زمینی هستند که تهران را به بیروت متصل می‌کند.

حماس و جهاد اسلامی هم به عنوان پیش‌ران تغییر با عملیات‌های خود، افسانه شکست‌ناپذیری امنیتی اسرائیل را از بین بردند و مسأله فلسطین را از یک موضوع عربی به یک «بحران وجدان جهانی» تبدیل کردند.

روند تحولات محور مقاومت حاکی از آن است که این محور به سمت

و اسرائیل به زیاده‌خواهی ادامه دهند، محور مقاومت به سمت «انسداد کامل جریان‌های حیاتی غرب در منطقه» حرکت خواهد کرد. بنابراین در پنجره ۱۴ روزه، این محور نیز نقش «ضامن قدرت چانه‌زنی ایران» را ایفا می‌کند تا به دنیا نشان دهد که صلح در منطقه، از اتاق‌های در بسته آمریکایی نمی‌گذرد، بلکه از پذیرش واقعیت‌های میدان در غرب آسیا عبور می‌کند.

حزبالله اکنون به عنوان یک «ارتش کلاسیک با تاکتیک‌های چریکی» شناخته می‌شود. تأثیر آن در معادلات، فراتر از مرزهای لبنان است. حزب‌الله با درگیر کردن بخش بزرگی از توان نظامی اسرائیل در شمال، عملاً مانع از تمرکز کامل این رژیم بر جبهه‌های دیگر شده است. جایگاه فعلی آن، «وزنه‌ی تعادل» در مدیترانه شرقی است.

انصارالله یمن به عنوان پدیده‌ی نوظهور راهبردی، موفق شد «ژئوپلیتیک انرژی» را دگرگون کند. آن‌ها ثابت کردند که می‌توانند

رژیم صهیونیستی در این ۱۴ روز، نقش «خرابکار انتحاری» را بازی خواهد کرد. انتظار می‌رود در روزهای آینده، شاهد ترورهای هدفمند یا حملات تحریک‌آمیز بیشتری باشیم تا ایران را به واکنش وادارند.

دوم) محور مقاومت و اتحاد ضد استکباری در منطقه

محور مقاومت در جنگ تحمیلی آمریکایی، صهیونیستی نقش کلیدی ایفا کرده است و یکی از برگ‌های برنده جمهوری اسلامی به شمار می‌آید و در قدرت چانه‌زنی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران نیز نقش کلیدی دارند. به همین لحاظ یکی از محورهای مهم مذاکرات و شروط جمهوری اسلامی ایران نیز امنیت محور مقاومت بویژه لبنان هست. ایران امنیت را برای همه منطقه می‌خواهد.

باید پذیرفت که محور مقاومت به یک «قطب قدرت منطقه‌ای» تبدیل شده است و دیگر نمی‌توان آن را نادیده گرفت یا صرفاً با زبان نظامی با آن سخن گفت. اگر آمریکا

سوم) وضعیت و مواضع کشورهای متحد آمریکا در منطقه و حوزه خلیج فارس
در جنگ تحمیلی آمریکایی، صهیونیستی با تدابیر هوشمندانه جمهوری اسلامی ایران، گسست راهبردی در جبهه استکبار و متحدان منطقه‌ای آمریکا، کاملاً ملموس و محسوس است.



۱. کشورهای حوزه خلیج فارس:
آن روزگار که سران برخی کشورهای منطقه، دل به سراب «سنتکام» خوش کرده و با طناب پوسیده واشنگتن به چاه ماجراجویی می‌رفتند، به سر آمده است. امروز، «اقتدار موشکی و پهپادی ایران» همچون صاعقه‌ای بر پیکره توهمات آن‌ها فرود آمده است. متحدان سنتی آمریکا در این منطقه (به‌ویژه عربستان و امارات) به این درک قطعی باید رسیده باشند که «امنیت وارداتی» در برابر قدرت موشکی و پهپادی ایران، سرابی بیش نیست. ترامپ‌یسم برای آن‌ها فرشته نجات نیست، بلکه سوداگری است که امنیت را به بهای غارت دلارهای نفتی و تحقیر آنها می‌فروشد و در روز واقعه، آنها را به پای رژیم صهیونیستی قربانی می‌کند.

این کشورها می‌دانند که در صورت وقوع جنگ تمام‌عیار، زیرساخت‌های انرژی و پروژه‌های اقتصادی کلان آن‌ها (مانند نئوم و اکسپو) اولین اهداف در دسترس هستند. لذا، برخلاف دهه‌های گذشته، علیرغم میل باطنی به جای تحریک آمریکا به جنگ، نقش «ترمز تنش» را بازی می‌کنند.

های فرهنگی و تاریخی به موضوع ورود کنند بلکه بر اساس یک «عقلانیت راهبردی» وارد میدان شده‌اند. بی‌ثباتی در ایران یعنی بحران در کل منطقه و اینکه همه کشورهای منطقه از تداوم این جنگ دچار بحران می‌شوند. آن‌ها از جنگی که ترکش‌هایش به اقتصاد و امنیت آن‌ها اصابت کند واهمه دارند. در حال حاضر منافع این کشورها با ثبات ایران گره خورده است و این مسأله را باید جمهوری اسلامی ایران حفظ کند. و پروژه ایران هراسی آمریکا در منطقه را خنثی کند.

- پیشنهاد طرح آتش‌بس در اسلام‌آباد، راه فراری آبرومندانه برای ترامپ ایجاد کرد تا بدون عقب‌نشینی رسمی، از ماریج تنش خارج شود.

- پاکستان به شدت به کمک‌های مالی آمریکا و نهادهای بین‌المللی وابسته است. این وابستگی می‌تواند در لحظات حساس، اسلام‌آباد را وادار کند که آگاهانه یا ناآگاهانه، به نفع فشار حداکثری آمریکا عمل کند.

- پاکستان برای ایران یک «پل ضروری اما لغزنده» است. نباید تمام تخم‌مرغ‌های دیپلماتیک را در سبد اسلام‌آباد گذاشت. پاکستان باید تنها «تسهیل‌گری قدرتمند» باشد، نه «تصمیم‌ساز».

ایران با به چالش کشیدن «بی‌هنجاری» آمریکا، در واقع در حال معرفی یک «هنجار جدید منطقه‌ای» است که در آن امنیت نه یک کالای وارداتی از واشنگتن، بلکه محصول اقتدار و همکاری بازیگران اصیل منطقه است.

که زبان هر دو طرف را بفهمد. - در پاکستان، تصمیم‌گیر نهایی در مسائل راهبردی، «ارتش» است. این نهاد برخلاف دولت‌های غیرنظامی، ثبات بیشتری دارد و می‌تواند تضمین‌های امنیتی جدی‌تری در فرآیند میانجی‌گری ارائه دهد.

- پاکستان متحد استراتژیک چین است. حضور اسلام‌آباد در میز مذاکره، به معنای حضور غیرمستقیم پکن در پشت صحنه است. این موضوع می‌تواند اهرم فشاری بر ترامپ باشد؛ زیرا او اگرچه با چین در تضاد است، اما برای قدرت‌های بزرگ توجه دارد. - ترکیه به عنوان عضو ناتو، عربستان به عنوان قطب جهان عرب و مصر به عنوان قدرت نظامی سنتی شمال آفریقا، اسلام‌آباد را به عنوان «زمین بی‌طرف» پذیرفته‌اند.

نشستی که این کشورها در پاکستان داشتند، نشان می‌دهد که پاکستان موفق شده «پل پیوند» میان رقبای منطقه‌ای (مثل ایران و عربستان یا ترکیه و مصر) باشد تا در برابر غیرقابل پیش‌بینی بودن آمریکا، به یک «صدای واحد» برسند.

ترکیه و عربستان به دنبال ثبات برای پروژه‌های بزرگ اقتصادی خود هستند. آن‌ها به این درک رسیده‌اند که «امنیت خریدنی نیست، بلکه ساختنی است»؛ و این امنیت با مشارکت ایران در قلب آسیا ساخته می‌شود، نه با ناوهای هواپیمابر آمریکایی در خلیج فارس.

باید از پوسته تعارفات دیپلماتیک عبور کرد و به «منافع ملی» و «دغدغه‌های امنیتی» هریک از این بازیگران نگریست. این کشورها بیش از آنکه روی پیوند هاو قرابت

اعراب علیه ایران و شکل‌گیری ناتوی عربی شکست خورده است و جای خود را به نشست‌های اسلام‌آباد و مسقط برای «تعامل با ایران» داده است.

سوم. کشورهای منطقه دریافته‌اند که امنیت نه از مسیر «سنتکام»، بلکه از مسیر «تفاهم با تهران» عبور می‌کند. شکست سیستم‌های پدافندی در رهگیری پهپادهایی که از لایه‌های مختلف عبور می‌کنند، به این متحدان ثابت کرده است که آمریکا دیگر توان حفاظت از «عمق راهبردی» آن‌ها را ندارد.

این کشورها به دنبال «صلح پایدار» یا «برادری» با ایران نیستند؛ آن‌ها به دنبال «مدیریت تنش هستند تا منافع ملی خودشان بیش از این آسیب نبیند. اما امیدواریم این کشورها به خود بیایند و به صلح پایدار و برادری فکر کنند.

چهارم) میانجی‌گری پاکستان و انتقال محور حل مسأله از کشورهای غربی به آسیا

اسلام‌آباد توانسته است نقشی را ایفا کند که پیش‌تر قرار بود قطر یا عمان ایفا کنند، اما با وزنی بسیار سنگین‌تر. انتخاب پاکستان به عنوان مرکز ثقل گفتگوها، یک مانور هوشمندانه برای «آسیایی کردن حل مسأله» است. میانجی‌گری پاکستان، با پشتوانه غیرمستقیم چین و چراغ سبز قدرت‌های منطقه (ترکیه، عربستان و مصر) محوریت را از غرب به آسیا کشیده است. تغییر زمین بازی: انتقال مذاکرات از اروپا به آسیا، عملاً «اتحادیه اروپا» را از نقش میانجی حذف و به حاشیه می‌راند. این اقدام، ضربه‌ای نمادین به نظم غرب‌محور و نشان‌دهنده شکست مدل‌های دیکته‌شده از وین و ژنو است. این موضوع نشان‌دهنده تمایلات منطقه در فاصله‌گیری از نظم مبتنی بر نظام غربی به نظم مبتنی بر تعاملات منطقه‌ای است. اما در خصوص زمین بازی پاکستان نکات مهمی هست که قابل توجه هستند:

- پاکستان به عنوان یک قدرت اتمی و متحد نزدیک هر دو طرف، موقعیت مناسبی برای میانجی‌گری دارد. پاکستان تنها کشور اسلامی دارای سلاح هسته‌ای و دارای مرز مشترک با ایران است که همزمان روابط نظامی-امنیتی عمیقی با واشنگتن دارد. این «دوگانگی در پیوند»، به اسلام‌آباد اجازه می‌دهد

رفتارهای سوداگرانه ترامپ و ناتوانی پدافندهای غربی در رهگیری انبوه تسلیحات ایرانی، این کشورها را به سمت «توازن گرایی» سوق داده است. آن‌ها اکنون ترجیح می‌دهند با تهران «پیمان عدم تعرض» غیررسمی داشته باشند تا اینکه هزینه‌ی ماجراجویی‌های واشنگتن را بپردازند.

۲. کشورهای قطر و بحرین که میزبان ناوگان پنجم یا پایگاه‌های هوایی مانند «العدید» هستند، در این ۱۴ روز در وضعیت «اضطراب راهبردی» قرار دارند.

دوحه با هوشمندی دریافته است که پیوندهای گازی و تجاری با ایران، سپری محکم‌تر از پایگاه «العدید» است. آن‌ها نمی‌خواهند در آتش فتنه‌ای بسوزند که هیزم‌آور آن صهیونیسم است.

اما حکام منامه، که ریشه خود را در خاک اراده ملت‌شان ندارند، همچون غریقی هستند که به کف روی آب (حمایت پوشالی آمریکا) چنگ زده‌اند. کشوری که با سرکوب اکثریت مردم بحرین، بقای خود را گدایی می‌کند، در این معادلات تنها یک «پادوی بی‌مقدار» است که وزنی در ترازوی قدرت آینده منطقه نخواهد داشت.

۳. اردن حکومتی در روی آتشفشان ملت

دولت اردن که بر سر سفره سنتکام نشسته، امروز لرزش زمین را زیر پای خود حس می‌کند. «خیابان‌های معترض»، دیگر شعار نمی‌دهند، بلکه حکم صادر می‌کنند. برای اردن، حمایت از ماجراجویی‌های آمریکا به معنای خودکشی سیاسی و مواجهه با خشم مقدسی است که از قلب جبهه مقاومت می‌جوشد. آن‌ها میان «ارباب دوردست» و «ملت در صحنه»، در بن‌بستی مرگبار گرفتار شده‌اند.

۴. در عراق و سوریه، پایگاه‌های آمریکا (مانند التنف و عین‌الاسد) به جای آنکه ابزار قدرت باشند، به «گروگان‌های جغرافیایی» گروه‌های مقاومت تبدیل شده‌اند.

مرور موقعیت متحدان آمریکا در منطقه نشان‌دهنده سه واقعیت بنیادین است:

اول. فقدان اراده جنگ در این کشورها مشهود هست، هیچ‌یک از متحدان منطقه‌ای آمریکا، آمادگی ورود به یک درگیری که پایش را ایران رقم می‌زند، ندارند.

دوم. رویای آمریکا برای متحد کردن





۳. لایه بین المللی: بحران جهانیه و بن بست راهبردی آمریکا و واکنش های جهانیه



لایه بین المللی این نبرد نشان دهنده وقوع یک زلزله در ارکان نظم غربی است. در حالی که ترامپ تصور می کرد با رویکرد «تهاجم حداکثری»، جهان را پشت سر خود بسیج خواهد کرد، اکنون خود را در محاصره تنهایی و بن بست خود ساخته می بیند.

وضعیت و مواضع کشورهای اروپایی و متحدان آمریکا ترامپیسم با ادبیات تحقیر و تهدید، حتی متحدان سنتی خود در قاره سبز را به این نتیجه رسانده است که همراهی با جنون واشنگتن و نتانیا هو، هزینه ای گزاف و سودی ناچیز دارد.

برای نخستین بار در دهه های اخیر، آمریکا در یک لشکرکشی بزرگ، «تنها» مانده است. اروپا که طعم تلخ ناامنی انرژی و موج پناهجویان را چشیده، از بیم فروپاشی درونی خود، از ایستادن در کنار آمریکا سر باز زده است. تهدیدهای ترامپ علیه ناتو و شرکای اروپایی، هم کارساز نشده است. اروپایی ها امروز دریافته اند که ایران مقتدر، واقعیتی غیرقابل حذف است که نمی توان آن را با قمار یک رئیس جمهور غیرقابل پیش بینی معامله کرد.

وضعیت و مواضع روسیه و چین

روسیه و چین جلوی زیاده خواهی های آمریکا ایستاده اند و در این عرصه جمهوری اسلامی ایران را متحد قدرتمندی می دانند که در موازنه قدرت در مقابل هژمونی آمریکا نقش استراتژیک دارد. از این رو در شورای امنیت و خنثی کردن تحریم ها، این دو کشور حامی ایران

است که ایران با هوشمندی، دریچه ای آن را کنترل می کند. اما چه هزینه هایی، ترامپ را به لرزه درآورده است و او را مجبور به خواهش از پاکستان و در پس پرده از چین برای کشیدن ایران به پای میز مذاکره کرده است.

۱. هراس از «شوک انرژی» و فروپاشی وعده های اقتصادی دولت ترامپ با وعده کاهش تورم و بهبود معیشت روی کار آمده است. تداوم تنش با ایران، مستقیماً «امنیت انرژی» را هدف قرار داده است. با تهدیدات جدی ایران مبنی بر انسداد یا اختلال در کشتیرانی، قیمت نفت برنت پتانسیل جهش به بالای ۱۲۰ دلار را نشان داد. برای ترامپ، قیمت بنزین در فلوریدا و اوهایو، مهم تر از سرنوشت جنگ در خاورمیانه است. او برای مهار تورم داخلی، به ثبات در خلیج فارس نیاز حیاتی داشت.

۲. فشار کشورهای غربی: عبور روزانه بیش از ۲۰ میلیون بشکه نفت (حدود ۲۰٪ مصرف جهانی) از تنگه هرمز، این منطقه را به پاشنه آشیل اقتصاد عرب تبدیل کرده است.

۳. شکست موازنه در «جنگ فرسایشی پدافندی»: ارتش آمریکا و رژیم صهیونیستی در ماه های اخیر با پدیده ای به نام «عدم تقارن هزینه ای» مواجه شدند. ایران و جبهه مقاومت با استفاده از پهپادهای ارزان قیمت (چند ده هزار دلاری) و موشک های بالستیک میان برد، سیستم های پدافندی چند میلیارد دلاری (مانند تاد و آرو) را به چالش کشیدند.

گزارش های اندیشگدهایی مانند CSIS نشان می دهد که ذخایر موشک های رهگیر آمریکا (مانند

SM-۳) به دلیل درگیری های همزمان در اوکراین و خاورمیانه به سطح هشدار رسیده است. آمریکا نمی تواند در یک جنگ طولانی، امنیت اسرائیل و پایگاه های خود را با این نرخ هزینه تضمین کند.

۴. ناتوانی در مهار «آنارشی نتانیا هو» واشنگتن به این جمع بندی رسیده است که تداوم جنگ، تنها به نفع بقای سیاسی نتانیا هو است، نه منافع ملی آمریکا.

حملات بی امان اسرائیل به لبنان و غزه، عملاً در حال کشیدن پای آمریکا به یک جنگ تمام عیار با ایران بود که ترامپ به شدت از آن پرهیز دارد (شعار «End the Endless Wars»).

پذیرش آتش بس، ابزاری است تا واشنگتن بتواند افسار کنش های تندروی تل آویو را بکشد و مانع از وقوع یک انفجار منطقه ای شود که کنترل آن از دست کاخ سفید خارج است.

۵. ضرورت بازسازی پرستیژ «معامله گر بزرگ»

ترامپ نیاز دارد ثابت کند که روش او (فشار حداکثری + مذاکره مستقیم) کارآمدتر از رویکرد دموکرات هاست.

بازه ۱۴ روزه برای ترامپ یک فرصت است تا از ایران «امتیاز سکوت» بگیرد و آن را به عنوان یک پیروزی بزرگ دیپلماتیک در خانه بفروشد. او به این آتش بس نیاز دارد تا از بن بست نظامی که میراث دولت قبلی و لجاجت اسرائیل است، خارج شود.

۶. وقتی دشمن در محاسبات خود می بیند که فشار نظامی به جای ایجاد شکاف بین حاکمیت و مردم، منجر به یکپارچگی دفاعی شده، عملاً بزرگ ترین ابزار جنگ روانی خود را از دست رفته می بیند.





این ۱۴ روز، بخشی از یک «نبرد»	ارزان‌قیمت ایران، پدافندهای	سمت «دیپلماسی اجباری» سنگینی	هزینه‌سازی در سطح راهبردی. به
است، نه پایانی برآن، یک رویداد	گران‌قیمت آمریکا را فرسوده	می‌کند.	بیان دیگر، نه باید در برابر آن منفعل
تاریخی است که در آن، اراده یک ملت	می‌کنند، عملاً منطق «هزینه صفر»		بود و نه در دام واکنش‌های هیجانی
تمدن‌ساز، باردیگر بر بی‌هنجاری	ترامپ در میدان نظامی شکست	پیام نهایی به طرف‌های	آن افتاد. مؤثرترین شیوه، مدیریت
متکبرانه جهانی پیروز خواهد شد.	می‌خورد.	بین‌المللی: پنجره‌ی ۱۴ روزه، آخرین	هوشمندان میدان، کنترل روایت
در نهایت، پنجره ۱۴ روزه برای ایران	ترامپ می‌خواهد با	آزمون برای خروج از «بی‌هنجاری	و گرفتن فرمان کارگردانی صحنه
یک «آزمون اقتدار» و برای آمریکا	«بده‌بستان‌های سیاسی» و «فشار	دیپلماتیک» است. هرگونه تعرض	از ترامپ است. ایران نباید بازیگر
یک «فرصت خروج» است	روانی»، امتیازاتی بگیرد که ارزش	به خاکی که مردمش خود را سپر	سناریویی باشد که واشنگتن نوشته
دست ایران پراز برگ‌های برنده	نظامی دارند اما هزینه نظامی	آن کرده‌اند، به معنای تقابل با یک	است؛ بلکه باید با تکیه بر «اقتدار
است. سرمایه اجتماعی قوی	نداشته‌اند. اما هوشمندی ایران در	«ملت-دولت یکپارچه» است؛ نبردی	نظام‌مند»، ترامپ را وادار کند تا در
، ابتکار عمل مداوم و شگفتی‌سازی	این ۱۴ روز، وادار کردن او به پرداخت	که در آن «بی‌هنجاری» شما در برابر	زمین واقعیت‌های ایران ۱۴۰۵ بازی
های بی‌نظیر در جنگ نامتقارن و	«بهای واقعی صلح» است؛ یعنی لغو	«اقتدار نظام‌مند» ما، فرجامی	کند.
دیپلماسی مقتدرانه، انزوای جهانی	واقعی تحریم‌ها و پذیرش ایران به	جز فروپاشی نظم تحمیلی غرب	این رویکرد، نه تنها این ۱۴ روز را
آمریکا و رژیم صهیونیستی	عنوان قدرت بلامنازع منطقه.	نخواهد داشت.	به یک پیروزی دیپلماتیک تبدیل
یکی از قوی‌ترین برگ‌برنده‌های	واقعیت این است که منطقه در	ترامپیسم نوعی سیاست‌ورزی	می‌کند، بلکه به جهانیان نشان
ایران و کلید قفل ترامپ مدیریت	لبه تیغ قرار دارد؛ یا این ۱۴ روزه	است که در آن، رسانه، شخصیت و	می‌دهد که دوران «دیکته‌های
هوشمندان تنگه هرمز است،	یک «قرارداد مسالمت‌آمیز» ختم	قدرت، بر نهاد و قاعده غلبه پیدا	یک‌جانبه» به پایان رسیده و
ایران با در دست گرفتن نبض انرژی	می‌شود و یا مقدمه‌ای خواهد	می‌کنند. از این رو، مواجهه با این	تمدن‌های اصیل، قواعد بازی را
جهان و امنیت منطقه، «هزینه	بود برای یک نبرد نهایی که در آن	کنش سیاسی، نیازمند راهبردی	بر اساس عزت و مصلحت خود و
صفر» ترامپ را به «هزینه گزاف»	قواعد بازی به کلی دگرگون خواهد	چندلایه است: خونسردی در سطح	بشریت بازنویسی می‌کنند. نه همه
تبدیل کرده است. وقتی پیهادهای	شد. در حال حاضر، کفه ترازو به	تاکتیکی، انسجام در سطح نهادی، و	دنیا به کام آمریکا.